

مقاله پژوهشی

گذار به نظم جدید جهانی؛ نشانه‌ها و فرآیندهای کنش راهبردی

ابراهیم متقی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۸

چکیده:

درباره‌ی نشانه‌ها و شکل‌بندی ساختاری نظام جهانی در حال گذار، رویکردهای مختلفی ارائه شده است. هرگاه ادبیات راهبردی بازیگران تغییر پیدا کند، نشان می‌دهد که تحولات سیاسی وجود دارد که زمینه‌ی شکل‌گیری تغییرات ساختاری و کارکردی را به‌وجود می‌آورد. چنین نشانه‌هایی را می‌توان به‌عنوان شاخص‌های تحول و دگرگونی کنش بازیگران در حال گذار دانست. ویژگی‌های اصلی دوران گذار را می‌توان در افول نسبی بازیگران مؤثر در سیاست جهانی، گسترش منازعه میان کشورهای منطقه‌ای و همکاری‌های تاکتیکی بازیگران برای نیل به اهداف و منافع ملی دانست. واقعیت‌های موجود سیاست جهانی و منطقه‌ای، تمامی نشانه‌های یادشده را منعکس می‌سازد. تغییر در مزیت نسبی آمریکا در حوزه‌ی اقتصاد جهانی، افول نشانه‌هایی از ایدئولوژی نسبی، قدرت نسبی و امنیت نسبی آمریکا را می‌توان در زمره‌ی شاخص‌های افول نسبی بازیگران مؤثر نظام جهانی در فضای تغییر و دگرگونی ساختاری دانست. بسیاری از نشانه‌های یادشده را می‌توان در ساختار سیاسی، اقتصادی و راهبردی نظام جهانی مشاهده کرد. به همین دلیل است که گذار در نظم جهانی واقعی است که به‌گونه‌ای تدریجی شکل می‌گیرد و تحت تأثیر نیروهای مرکز و حاشیه قرار خواهد گرفت. هرگاه تغییراتی در سیاست بین‌الملل ایجاد شود، طبیعی است که توانمندی بازیگران نیز دگرگون خواهد شد. بنابراین محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را می‌توان تابعی از سازوکارهایی دانست که تحت تأثیر قابلیت ابزاری و ساختاری قرار می‌گیرند. هرگونه تغییر و دگرگونی در قابلیت ابزاری کشورها تأثیر خود را در فرآیندهای ساختاری به‌جا می‌گذارد. بنابراین لازم است تا در مرحله‌ی اول این موضوع مورد توجه قرار گیرد که قابلیت‌های بازیگران چه تغییراتی پیدا کرده است؟ در مرحله‌ی دوم تأثیر قابلیت‌ها بر ساختارها مورد بررسی قرار می‌گیرد و در مرحله‌ی سوم، توانمندی بازیگران را می‌توان در محیط راهبردی تحلیل نمود.

واژگان اصلی: نظم جهانی، دوران گذار، امنیت نسبی، قدرت نسبی، ایدئولوژی نسبی، ظهور دیگران.

۱. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

بسیاری از مورخان علت اصلی جنگ اول جهانی را تغییر موازنه‌ی قدرت و هراس انگلیس از جایگاه‌یابی آلمان در نظام جهانی می‌دانند. در این ارتباط، نظریه‌پردازانی همانند «رابرت گیلپین»^۱ و «رابرت کیگان»^۲ روندهای تغییر در ساختار نظام جهانی و منطقه‌ای را مورد بررسی قرار داده‌اند. هر یک از آنان بر نشانه‌های خاصی از تغییر و دگرگونی تأکید داشته و چنین مؤلفه‌هایی را به‌عنوان نقطه‌ی عطف تاریخی می‌دانند. گیلپین بر این موضوع تأکید دارد که: «در گرفتن کشمکش‌های چیرگی‌جویانه در اغلب قریب به اتفاق موارد نتیجه‌ی هراس از افول نهایی و زوال ملموس قدرت بوده است» (Gilpin, 1981: 239).

نظریه‌پردازان دیگری از جمله کیگان نیز نشانه‌های دیگری از چالش بازیگران بین‌المللی در برابر فرادستی آمریکا در نظام جهانی را مورد بررسی قرار می‌دهند. نامبرده به چالش‌های بین‌المللی در برابر آمریکا تأکید دارد. کیگان نسبت به چالش‌های ناشی از موازنه‌ی قدرت در سیاست جهانی حساسیت دارد. وی بر این اعتقاد است که: «نگرش رهبران چین به جهان خیلی شبیه به همان نگرشی است که قیصر ویلهلم دوم یک سده پیش داشت. رهبران چین از محدودیت‌هایی که دست و بالشان را بسته، بی‌تاب شده‌اند. آنان نگران آنند که باید پیش از آنکه نظام بین‌الملل آنها را تغییر دهد، قواعد نظام بین‌الملل را دگرگون سازد. اینکه چین در آینده تهدیدی برای منافع آمریکا خواهد بود، امری ناگزیر نیست، ولی احتمال درگیر شدن ایالات متحده در جنگ با چین به مراتب بیشتر از احتمال درگیری آن با هر قدرت مهم دیگری است» (Kagan, 1997: 2).

پیروزی جورج بوش در ژانویه ۱۹۹۱ و در فرآیند جنگ دوم خلیج فارس به‌عنوان نشانه‌ای از امکان‌پذیری ساختار تک‌قطبی در نظام جهانی محسوب می‌شد. جورج بوش درصدد برآمد تا «رهیافت نظم نوین جهانی» را به‌عنوان الگوی تعامل جدید بازیگران در سیاست جهانی در دستور کار قرار دهد. ائتلاف‌سازی برای مقابله با صدام حسین، مطلوبیت‌های راهبردی فراگیرتری را برای ایالات متحده و کشورهای اروپایی جهت نقش‌یابی موثر در سیاست جهانی به وجود می‌آورد.

^۱ Robert Gilpin

^۲ Robert Kagan

در این دوران تاریخی، بسیاری از کشورهای منطقه‌ای و حتی قدرت‌های بزرگ نسبت به اندیشه سلطه و فرادستی ایالات متحده در نظام جهانی بدبین و نگران بودند. در چنین شرایطی بود که «آندره فونتن»^۱ سردبیر اسبق «لوموند دیپلماتیک» رویکرد خود را برای تبیین فضای جدید ارایه داد. فونتن در کتاب «یکی بدون دیگری» در صدد پاسخ به این پرسش برآمد که آیا نظام تک‌قطبی از ثبات و تعادل راهبردی لازم در نظام جهانی برخوردار خواهد بود؟ (فونتن، ۱۳۷۱).

طبیعی است که رویکرد فرانسوی که مبتنی بر سنت‌های «موازنه قدرت» بوده است، با رهیافت فرادستی یک قدرت بزرگ جهانی مغایرت خواهد داشت. «لوئیز فرشت»^۲ عضو ممتاز و برجسته مرکز نوآوری سکنداری بین‌المللی که در سال‌های ۲۰۰۶-۱۹۹۸ به‌عنوان جانشین دبیر کل سازمان ملل درباره موضوعات منطقه‌ای ایفای نقش کرده، بر این موضوع تاکید دارد که: «با گذشت یکی دو دهه چه تفاوتی که ایجاد نشده است! مفهوم "جهان تک‌قطبی" از رواج افتاده است و احتمالاً در کتاب‌های تاریخ آینده تنها در پانوشت بدان اشاره خواهد شد. بیست سال گذشته نه تنها به هیچ وجه آغاز دوران امپریالیستی تازه‌ای نبوده است، بلکه معلوم شد که چنین فرآیندی پرده آخر دورانی بوده است که با جنگ دوم جهانی آغاز شد» (کلارک و سابرینا هوک، ۱۳۹۳: ۱۷).

واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل همواره دارای نشانه‌هایی از قدرت، تهدیدات، اثربخشی و آسیب‌پذیری می‌باشند. قدرت‌های بزرگ از قابلیت بیشتری برای اثربخشی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی برخوردارند. چنین رویکردی به‌مفهوم نادیده گرفتن فضای آسیب‌پذیری تلقی نمی‌گردد. کشورهایی که از قدرت راهبردی فراگیری برخوردارند، به‌دلیل میزان اثربخشی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی عموماً با نشانه‌هایی از تهدید نیز روبه‌رو می‌باشند. بخشی از این تهدیدات ماهیت معرفت‌شناسانه دارند. برخی دیگر از تهدیدات و آسیب‌پذیری‌های فراوری کشورها از جمله قدرت‌های بزرگ را باید در قالب مؤلفه‌های ذات‌گرایانه و هستی‌شناسانه مورد توجه قرار داد (آرنت، ۱۳۷۹: ۱۴۵).

درک واقعیت‌های مبتنی بر آسیب‌پذیری کشورهای تهدیدکننده را می‌توان از طریق الگوهای کنش راهبردی آنان مورد توجه قرار داد. اگر آمریکا در شرایط قدرت راهبردی قرار

^۱ Andre Fontaine

^۲ Luis Fersht

داشته باشند، عموماً از سازوکارهای توسعه قدرت بهره می‌گیرند. آمریکا تلاش دارد تا از طریق گسترش قدرت به هژمونی دست یابد. در حالیکه اگر راهبرد ایالات متحده معطوف به نشانه‌هایی از موازنه‌گرایی، طعمه‌گذاری، تحریک برای فرسایش، بازدارندگی، سازش و یا آتش بیاری معرکه باشد، نشانه‌هایی از ضعف و یا افول ساختاری را می‌توان مورد ملاحظه قرار داد. در این بخش تلاش می‌شود تا رابطه بین نشانه‌های قدرت و آسیب‌پذیری آمریکا براساس شاخص‌های ترازایی راهبردی انجام شود.

درک تحولات ساختاری نظام بین‌الملل به‌مثابه پیچ تاریخی در فرآیند نقش‌یابی مقاومت در محیط‌های منطقه‌ای براساس دو نوع ارزیابی انجام گرفته است. رویکرد اول در تحلیل آسیب‌پذیری‌های راهبردی آمریکا براساس رویکرد نظریه‌پردازان مختلف انجام پذیرفته است. برخی از نظریه‌پردازان براساس تحلیل الگوهای رفتاری و نشانه‌های ساختاری ایالات متحده تلاش دارند تا حوزه‌های آسیب‌پذیری و الگوی رفتار آینده آن کشور را تبیین نمایند. رویکرد دوم در تحلیل آسیب‌پذیری آمریکا براساس فرآیند تغییر آمار و نشانه‌هایی است که قدرت آمریکا را منعکس می‌سازد. در این رویکرد تلاش می‌شود تا نشانه‌های آماری و تحلیلی حوزه‌ی قدرت ملی آمریکا تبیین گردد (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۸۳).

در فرآیند پیچ تاریخی و شکل‌یابی هندسه‌ی جدید قدرت نظام جهانی، موضوع مقاومت نه تنها به‌عنوان الگوی کنش سیاست خارجی کشورهایی همانند ایران محسوب می‌شود، بلکه باید چنین فرآیندی را به‌عنوان بخشی از فضای نظریه‌پردازی در نظام جهانی دانست. به این ترتیب، نظریه‌پردازان مختلفی تلاش دارند تا از طریق نقد الگوهای سیاست خارجی آمریکا، زمینه‌های لازم برای تغییر در سازوکارهای سیاست جهانی را به وجود آورند. رهیافت مقاومت در طیف گسترده‌ای از نظریات اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و راهبردی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. هر یک از نظریه‌پردازان تلاش دارند تا مقاومت را به‌عنوان بخشی از ضرورت سیاست امنیتی بازیگران مختلف در برابر آمریکا و نظام سرمایه‌داری تبیین نمایند (Burgess, 2010: 48).

تبیین چنین شرایطی نیازمند آن است که اولاً، بلوک‌های قدرت در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی شناسایی شوند. ثانیاً، نقش‌یابی هر یک از بلوک‌های قدرت در روند مدیریت بحران مشخص گردد. ثالثاً، حوزه‌های نوظهور جغرافیایی که می‌تواند در معادله قدرت نقش موثری را ایفا نماید، مشخص گردد. رابعاً، قلمروهای ژئواستراتژیک جدید براساس نقش‌یابی

بازیگران و کنش نیروهای ساختاری مشخص و تعیین گردد. خامساً، مشخص گردد که جمهوری اسلامی چگونه می‌تواند از عوامل اجتماعی، اقتصادی و راهبردی برای ارتقاء موقعیت خود در سیاست جهانی استفاده نماید.

فرآیند تحول ساختار نظام جهانی در حال گذار

پیروزی آمریکا در جنگ ۱۹۹۱م و ۲۰۰۳م علیه صدام‌حسین را می‌توان یکی از نشانه‌های جایگاه‌یابی بازیگرانی دانست که احساس می‌کنند قادر به کنترل محیط پیرامونی براساس پیروزی نظامی می‌باشند. اندکی پس از آن، کسانی که از طریق گزارش‌های روزانه شبکه سی‌ان‌ان شاهد درهم‌کوبیده شدن ارتش عراق توسط هواپیماهای جنگی ایالات متحده در ۱۹۹۱م بودند می‌توانستند از قدرت نظامی باورنکردنی آمریکا سخن بگویند. قدرت نظامی گسترده آمریکا، چالش‌های خود را در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی منعکس ساخت. ظهور داعش در عراق را باید انعکاس اقدامات نظامی آمریکا در عراق براساس سازوکارهای یک‌جانبه‌گرا دانست. چنین فرآیندی، نمی‌تواند زمینه‌های تثبیت کنش ساختاری آمریکا را به‌وجود آورد (Cordesman, 2013: 93).

به همین دلیل است که «زیبگنیف برژینسکی»^۱ نظریه «سلطه یا رهبری» را ازایه کرد. برژینسکی در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسید که اگر آمریکا درصدد باشد تا موقعیت خود را براساس سازوکارهای نظامی‌گری گسترش دهد، طبیعی است که در زمان محدود با چالش‌های راهبردی روبرو خواهد شد. نگرش برژینسکی در مورد تحولات آینده سیاست جهانی معطوف به چندجانبه‌گرایی است. نگرش برژینسکی را می‌توان در تحلیل ژئوپلیتیکی از سیاست جهانی و محیط منطقه‌ای مورد پردازش قرار داد.

برژینسکی، علت کلی‌تر آشفتگی کنونی جهان را در واقعیتی می‌داند که نشانه‌های مربوط به پیچ تاریخی و هندسه جدید قدرت را منعکس می‌سازد. برژینسکی بر این اعتقاد است که: «حالا جهان از غفلت سیاسی بیدار شده است و مردم از وضعیت نابرابر انسان‌ها آگاه است. تقریباً تا همین دوران اخیر اکثر قریب به اتفاق انسان تقدیر خود را می‌پذیرفتند و از بی‌عدالتی اجتماعی شکوه‌ای نداشتند. اما در شرایط به سرعت دگرگون شده‌ی جدید توده‌ها بی‌وقفه و

^۱ Zbigniew Brzezinski

بیش از همیشه در معرض وسوسه‌های ملی‌گرایی، رادیکالیسم اجتماعی و بنیادگرایی مذهبی قرار می‌گیرند» (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۶۷).

نقش مؤلفه‌های تکنولوژیک و اقتصادی در تحول ساختار جهانی در حال گذار

برخی از نظریه‌پردازانی که بر قدرت آمریکا در سیاست جهانی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی صحبت می‌کردند، بر نشانه‌های قدرت اقتصادی، تکنولوژیک و نظامی آمریکا تاکید داشتند. کلارک و هوک بر این اعتقادند که: «چنین توانایی کوبنده‌ای برای قدرت‌نمایی، به خمیرمایه داستان‌های تخیلی می‌مانست. آنانی هم که می‌دیدند چگونه "سیلیکون ولی" طی دهه ۱۹۹۰م و اوایل دهه ۱۹۹۰م و اوایل دهه ۲۰۰۰م راهبر انقلاب در فناوری اطلاعات شد و اینترنت را از ابزاری سودمند ولی پیش پا افتاده برای محققان همفکر به یکی از ارکان اصلی تجارت، مالیه و صنعت امروزی و حتی ایجاد شبکه‌های اجتماعی تبدیل کرد سرزنده بودن ابتکار و کارآفرینی آمریکا را درک می‌کنند» (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۲۹).

نظریه‌پردازانی که بر ضرورت قدرت آمریکا در نظام جهانی و کاربرد آن برای اداره امور بین‌المللی تاکید داشتند، احساس می‌کردند که آمریکا می‌تواند نظم نوین جهانی را بدون بهره‌گیری از سازوکارهای حمایتی سایر بازیگران در محیط‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آورد. آنان بر این اعتقاد بودند که: «در سراسر دوران پس از جنگ سرد، آمریکا می‌توانست هم به آرمان‌های پرجاذبه خود و هم به قدرت خام و ثروت لازم برای پشتیبانی از این آرمان‌ها که در اختیار داشت ببالد. این به ایالات متحده جایگاهی محوری در رقم زدن مسیر و هدایت سیاست بین‌الملل می‌بخشید» (Clark and Hoque, 2012: 88).

اگرچه طیف گسترده‌ای از گروه‌های محافظه‌کار آمریکایی احساس می‌کردند که قادر خواهند بود تا موقعیت خود در اقتصاد و سیاست جهانی ارایه نمایند، اما بحران اقتصادی ۲۰۰۷ نشان داد که آسیب‌پذیری آمریکا می‌تواند از حوزه قدرتش قرار گیرد. چنین فرآیندی را برژینسکی به‌عنوان «قدرت در ضعف» می‌داند. به عبارت دیگر، اگر هر بازیگری از قدرت خود به گونه موثر و محاسبه‌شده استفاده نکند، قدرت زمینه‌های ضعف ساختاری را به وجود می‌آورد. برژینسکی بر این اعتقاد است که گرایش گروه‌های جمهوری خواه به سمت نظامی‌گری را باید بخشی از واقعیت ضعف در سیاست جهانی دانست (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۶۷).

در روند افول تدریجی قدرت ساختاری آمریکا می‌توان نشانه‌هایی از بحران اقتصادی را مشاهده کرد. در این فرآیند، صاحبان سهام، اوراق قرضه، و دارایی که بحران مالی بزرگ سال ۲۰۰۸م دامنگیرشان شد قطعاً با این سخن موافقت، از لحاظ بازده اقتصادی، این رکود باعث شد تولید ناخالص داخلی آمریکا ۳/۸ درصد کاهش یابد که شدیدترین انقباض اقتصادی این کشور از جنگ جهانی دوم به این سو بود. این فاجعه، بازیگران اصلی اقتصاد جهانی که خود را صاحب‌خانه اقتصاد بین‌الملل می‌دانستند را به کشور ورشکستگان تبدیل کرد. بحران اقتصادی آمریکا موقعیت نخبگان مالی و تجاری آمریکا را کاهش داد. به همین دلیل است که کنگره تلاش نمود تا در دو مقطع تاریخی، هزینه‌های حمایتی را برای شرکت‌های اقتصادی با رویکرد صنعتی تخصیص دهد. در فاصله سال‌های ۲۰۰۷م و ۲۰۱۰م، ثروت خانوارهای آمریکایی ۱۲ تریلیون دلار یا حدود ۱۸ درصد کاهش یافت. طبق اعلام موسسه جهانی مکنیزی این بحران در مقایسه با آنچه در دوران رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰م از دست رفت از لحاظ ارزش واقعی نسبت بزرگ‌تری از ثروت خانوارها را به باد داد (Biden, 2010: 15).

یکی از شاخص‌های اصلی افول بازیگران موثر در سیاست جهانی را باید ظهور سیکل‌های بحران اقتصادی دانست. اگرچه کلینتون در دهه ۱۹۹۰م توانست موقعیت اقتصادی آمریکا را بازسازی کند، اما چنین روندی در دوران جورج بوش تحت تاثیر فضای نظامی‌گری با چالش‌های راهبردی روبرو شد. در پایان نخستین فصل سال ۲۰۰۹م حدود ۱۴ میلیون خانواده تقریباً یک سوم تمامی دریافت‌کنندگان وام رهنی بیش از ارزش وقت منازلشان بدهکار بودند. این گونه به باد رفتن دارایی‌ها گواه بی‌دوام بودن ثروت و موید این سخن هرودوت است که کانون‌های ثروت و قدرت هموار ناپایدارند (Ferguson, 2003: 48).

گروه‌های نئولیبرال در اقتصاد سیاسی آمریکا واقعیت‌های افول را مورد پذیرش قرار دادند. آنان بر این اعتقادند که: «با نگاه به گذشته، آمریکا در خور چنین فاجعه‌ای بود. آمریکاییان مدت‌ها بود بیش از دخل‌شان خرج می‌کردند. برای نمونه، در سال ۲۰۰۷م بدهی مصرف‌کنندگان به ۱۲۹ درصد درآمد قابل مصرف‌شان رسید درحالی‌که فقط ۲۰ سال پیش از آن این نسبت کم‌تر از ۸۰ درصد بود. مصرف، سریع‌تر از درآمد رشد می‌کرد و مقررات‌زدایی گسترده از بانک‌ها امکان گرفتن وام‌های اضافی را فراهم ساخته بود، توسعه محصولات مالی جدید و متنوع، پول بیشتری را برای تعداد بیشتری از مردم فراهم ساخت. حتی اگر تمامی این

مصرف‌کنندگان جدید صلاحیت گرفتن اعتبارات را نداشتند. بازارهای سهام و املاک که با اعتبارات ارزان و فراوان سرپا مانده بودند از وضعیت حباب به حالت کف‌زدگی رسیدند» (Gale and Orszag, 2009: 81).

روند افول اقتصادی و ظهور بحران‌های جدید راهبردی مشکلات جدیدی را برای اقتصاد و امنیت آمریکا به وجود آورد. برای نمونه، موسسه آمریکن اینترپرایز پیش‌بینی می‌کرد که شاخص صنعتی داو جونز در آینده قابل پیش‌بینی به رقم ۳۶۰۰۰ خواهد رسید. مصرف‌کنندگان دیگر به خانه‌ها نه تنها به چشم محل زندگی بلکه همچنین به دیده سرمایه‌گذاری‌هایی بسیار مطمئن می‌نگریستند. در نتیجه، اندازه خانه‌های معمولی در ایالات متحده از کمی بیش از ۱۵۰۰ فوت مربع در ۱۹۷۳م به ۲۵۲۱ فوت مربع در ۲۰۰۷م افزایش یافت (Wooldridge, 2010: 3).

وقتی که روندهای افول در سیاست اقتصادی و راهبردی قدرت‌های بزرگ آغاز می‌شود، زمینه برای ظهور نشانه‌هایی از بحران مرحله‌ای به وجود آمده و ماهیت اجتناب‌ناپذیر پیدا می‌کند. کشورهایی که دوران رشد اقتصادی را سپری می‌کنند باید آماده پذیرش نشانه‌هایی از رکود نیز باشند. قدرت‌های بزرگ نیز همانند بازیگران در حال توسعه همانند ایران بعد از هر دوران رشد اقتصادی با نشانه‌هایی از رکود روبرو خواهند بود. رکود اقتصادی زمینه افول برای قدرت‌های بزرگ را به وجود می‌آورد (Gause, 2003-4: 16).

ظهور نشانه‌های افول بعد از هر دوره رونق اقتصادی برای قدرت‌های بزرگ مخاطره‌آمیز خواهد بود. شهروندان آمریکایی با توجه به بالا بودن چشمگیر عایدات، مردم لزوم کنار گذاشتن پول برای بازنشستگی، ثبت نام در کالج، یا برای روز مبادا را دارای فوریت کم‌تری می‌دانستند. در دوران رونق اقتصادی، مصرف افزایش پیدا کرده و به موازات آن نرخ‌های پس‌انداز به شدت کاهش پیدا می‌کرد. در حالی که آمریکاییان در دهه ۱۹۵۰م بیش از ۸ درصد درآمد قابل مصرف‌شان را پس‌انداز می‌کردند این رقم در دوره ۲۰۰۲-۷م به ۲/۷ درصد کاهش یافت. تجربه تاریخی افول اقتصادی و راهبردی قدرت‌های بزرگ نشان می‌دهد که هرگاه غرور ناشی از پیروزی در جنگ‌های منطقه‌ای ایجاد شود، آثار و پیامد مخاطره‌آمیزی را به وجود خواهد آورد. واقعیت‌های اقتصاد، سیاست و روحیه ملی در آمریکا نیز حکایت از چنین قاعده‌ای در سیاست جهانی دارد. از بسیاری جهات انباشت ثروت بیش از حد آسان

شد. «خانواده‌های آمریکایی می‌نشستند و می‌دیدند ثروت‌شان رشد می‌کند بی‌آنکه لازم باشد برای افزودن بر آن تلاشی کنند. چنین وضعیتی در سال‌های دهه اول قرن ۲۱ م با نشانه‌هایی از افول و کاهش سرمایه شهروندان همراه شد (Ferguson, 2003: 343).

زمینه‌های رکود در اقتصاد و سیاست آمریکا مشکلات امنیتی متنوعی را به وجود آورد. شهروندان آمریکایی که در سال‌های آغازین قرن ۲۱ م احساس می‌کردند که از قابلیت‌های نظامی، اقتصادی و رفاهی قابل توجهی برخوردارند، به گونه تدریجی به واقعیت‌های جدید عادت کردند. در نهایت، دیگر نمی‌شد میدان‌داری کرد. در ۲۰۰۲ م پیامدهای حادثه ۱۱ سپتامبر و شکاف رو به افزایش دخل و خرج حساب جاری ایالات متحده شروع به پایین آوردن ارزش دلار کرد. در ۲۰۰۴ م قیمت نفت هم شروع به افزایش کرد؛ هر بشکه نفت که در ۲۰۰۲ م به قیمت ۲۰ دلار فروش می‌رفت در ۲۰۰۸ م بهای آن به ۱۴۷ دلار رسید. افزایش قیمت نفت مشکلات اقتصادی متنوعی را برای آمریکا به وجود آورد. با توجه به وفور خانه‌های بزرگ و کمبود مصرف‌کنندگانی که قادر به پرداخت وام‌های رهنی برای خرید آنها باشند بازار مسکن در ۲۰۰۶ شروع به افت کرد. دو سال بعد اقتصاد ایالات متحده در حال سقوط آزاد بود. یک رشته ماجراجویی‌های نادرست خارجی هم این سیر نزولی را تسریع کرد. ایالات متحده در اکتبر ۲۰۰۱ م به افغانستان و در مارس ۲۰۰۳ م به عراق حمله کرد. این عملیات آغازگر صف‌آرایی‌های نظامی طولانی‌مدت شد که تا ۲۰۱۰ م بیش از ۱/۰۸ تریلیون دلار هزینه برداشت. واقعیت آن است که جنگ‌ها همواره زمینه‌ساز بحران‌های تاریخی و راهبردی برای کشورها می‌شوند (Kothin, 2011: 6).

در شرایطی که بحران اقتصادی به وجود می‌آید، زمینه‌ها و نشانه‌های رکود به موازات نظامی‌گری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در دوران افول اقتصادی آمریکا، هم دولت فدرال و هم دولت‌های محلی وقتی با انتخاب‌های دشوار در مورد شکاف رو به رشد میان درآمدها و هزینه‌ها روبرو شدند، اغلب راه‌حل مقتضی را در استقراض دیدند. برخلاف مالیات‌دهندگان و دریافت‌کنندگان بیمه‌های اجتماعی، خارجیانی که اوراق قرضه ایالات متحده را می‌خرند، حق رای ندارند. در نتیجه، تلفیق جنگ‌های خارجی پرهزینه و ریخت‌وپاش مصرف‌کنندگان که حیث پرهزینه‌تر از آن است آمریکا را تا فرق سر در رهن فرو برد. هر یک از نشانه‌های یاد شده را باید در زمره عواملی دانست که بحران اقتصادی را بازتولید می‌کند (بالدوین، ۱۳۸۰: ۶۵).

در واقع، حتی وقتی تلفات گداخت مالی فروکش می‌کند مشکل مزمن کسری به جای خود باقی می‌ماند. صندوق بین‌المللی پول برآورد کرده است که بدهی بخش عمومی ایالات متحده تا سال ۲۰۱۹م به ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی آن می‌رسد. از زمان روسیه تزاری به این سو هیچ امپراتوری بزرگی تا این حد متکی به استقراض خارجی نبوده است. ترمیم این ناهمترای مالی تلاشی هرکول‌گونه را می‌طلبد. کسری بودجه سالانه آمریکا در سال مالی ۲۰۰۹م به ۱۰ درصد رسید که به واسطه بسته تشویقی ضد رکودی که به اجرا گذاشته شد در دوران پس از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بود. هر یک از چنین نشانه‌هایی را باید به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های اقتصاد در حال گذار دانست. پایین آوردن این رقم و رساندن آن به رقم ملایم‌تر ۳ درصد تولید ناخالص داخلی تا سال ۲۰۱۳م ایجاب می‌کند که بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار از هزینه‌های عمومی کاسته شود. برای آن که بزرگی این رقم را بهتر متوجه شویم باید بدانیم که با حذف کلیه «خاصه خرجی‌های» بدنامی که به قصد جلب آرای محلی به بودجه فدرال تحمیل می‌شود سالانه حداکثر ۲۰ میلیارد دلار صرفه‌جویی خواهد شد. بنابراین توانایی مالی برای پرداخت دیون نیازمند فراهم شدن صدها میلیارد دلار از طریق برقراری مالیات‌های تازه یا کاهش شدید هزینه‌هاست. متوازن ساختن دوباره حساب آمریکا برای بسیاری از مردم آن کشور گران تمام خواهد شد (Tammen, 2013: 16).

اگرچه در دوران کلینتون و او‌باما شرایط اقتصادی آمریکا ارتقاء پیدا کرد، اما تاریخ نشان می‌دهد که در دوران بعد از اعاده رونق و رشد اقتصادی، زمینه برای ظهور بحران‌های جدید اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. راه‌اندازی دوباره موتور اقتصاد آمریکا هم کار آسانی نیست. با توجه به افت قیمت دارایی‌ها و بالا رفتن قیمت کالاهای وارداتی به دلیل افزایش قیمت نفت، دیگر نمی‌توان برای برانگیختن رشد اقتصادی روی مصرف‌گرایی آمریکاییان حساب کرد. وضع موجود برای تولیدکنندگان هم دشوار است (بیلیس، ۱۳۸۴: ۷۳).

روند افول اقتصادی مشکلات راهبردی آمریکا را نیز افزایش می‌دهد. کساد بازاری اعتبارات، دسترسی یافتن فعالیت‌های اقتصادی جدید را به پول نقدی که بسیار مورد نیازشان است دشوار می‌سازد و بلعیده شدن پس‌اندازهای موجود در کام کسری دولت نیز تنها این

وضعیت را تشدید کرده است. طبق برآورد «ویلیام گیل»^۱ و «پیتر اورساگ»^۲ اگر کسری آینده به اندازه ۱ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یابد، نرخ‌های بهره بلندمدت ۰/۵ تا ۰/۷ درصد بالا خواهد رفت. در شرایطی که هزینه‌های استقراض بالا باشد معمولاً طرح‌های رشد اقتصادی معطل می‌ماند. رقابت با وزارت خزانهداری آمریکا برای بنگاه‌های اقتصادی مستقل کوچک کم‌سرمایه بسیار دشوار است (Gale and Orszag, 2009: 82).

نقش بازیگران اقتصادی در تحول ساختار جهانی در حال گذار

شکل‌بندی اقتصادی و قابلیت نقش‌یابی آمریکا در سیاست جهانی و محیط منطقه‌ای به گونه‌ای است که نمی‌تواند مانند شرق آسیا در اواخر دهه ۱۹۹۰، برای از جا کندن اقتصاد خودش اساساً به صادرات اتکا کند. از یک سو، علتش این است که تجارت همواره بخش نسبتاً کوچکی از اقتصاد ایالات متحده را تشکیل می‌دهد است به گونه‌ای که صدور کالا و خدمات، اندکی بیشتر از ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی آن کشور را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را با رقم نزدیک به ۳۰ درصد در انگلستان و بیش از ۴۰ درصد در آلمان مقایسه کرد (Terry, 2005: 28).

هرگاه اقتصاد سیاسی قدرت‌های بزرگ در وضعیت رکود قرار گیرد، بحران در فرآیند افزایش تصاعدی قرار می‌گیرد. علت آن را باید در وجود رقابتی خارجی دانست که دستمزدهای‌شان پایین و نوآوری‌شان هر چه بیشتر است. در چنین شرایطی، رقابت کاری دشوار خواهد بود. ورود به بازارهای جدید و افزایش سود را برای شرکت‌های آمریکایی حتی در صورت پیگیری راهبردهای تجاری، مشکل می‌سازد. بخش قابل توجهی از بحران‌های منطقه‌ای خاورمیانه را باید انعکاس بحران اقتصادی آمریکا دانست (Pollack, 2015: 41).

معادله قدرت و امنیت می‌تواند آثار خود را در رونق و رکود منعکس سازد. گروه‌هایی که در دوران رونق احساس برتری می‌کنند باید پاسخگویی مخاطبان خود در دوران رکود باشند. در دوران رکود عموماً نشانه‌هایی از جنگ، بحران و ستیزش‌های داخلی به وجود می‌آید. آنچه که در قالب جنبش وال‌استریت شاهدش هستیم می‌توان به‌عنوان بخشی از

^۱ William Gil

^۲ Peter Orszag

واقعیت اقتصاد و سیاست جهانی دانست. برخلاف دوران پس از جنگ جهانی دوم، که شرکت‌های پیشتاز آمریکایی با مصونیتی سودآور در بازارهای خارجی فعالیت می‌کردند، در سال‌های قرن ۲۱، قلمرو بلامعارض چندانی برای آنان باقی نمانده است.

شرکت‌های جدید اقتصادی را می‌توان نشانه‌هایی از چالش برای ساختار اجتماعی و اقتصادی در حال افول کشورهای همانند آمریکا دانست. اگرچه بخش قابل توجهی از شرکت‌های اقتصادی بین‌المللی براساس سرمایه آمریکایی ایفای نقش نمودند، اما چنین روندی نمی‌تواند هیچگونه مطلوبیتی را در طولانی‌مدت برای چنین بازیگرانی به‌وجود آورد. با توجه به این اوضاع، شرکت‌های آمریکایی برای از دست ندادن همین سهمی هم که امروز از بازار دارند، باید دست به تلاشی هماهنگ بزنند (Weitz, 2010: 68).

روند تحول اقتصاد جهانی و نقش‌یابی بازیگران جدید در شرایطی از اهمیت برخوردار است که نشان دهد چگونه معادله قدرت در طولانی‌مدت دگرگون می‌شود. در ۱۹۸۸م تنها ۲۰ شرکت متعلق به کشورهای در حال توسعه فروش سالانه‌ای بیش از یک میلیارد داشتند. در ۲۰۰۶م این رقم به ۲۷۰ شرکت رسیده بود. تازه‌تر از اینها، شمار شرکت‌های برزیلی، روسی، هندی و چینی که در فهرست ۵۰۰ شرکت برتر نشریه فاینانشال تایمز حضور دارند، از ۱۵ شرکت در سال ۲۰۰۷م چهار برابر شد و به ۶۲ شرکت در سال ۲۰۰۷م سرزد (Gause, 2007: 41).

روندهای تحول در اقتصاد جهانی زمینه‌های لازم برای چندجانبه‌گرایی راهبردی را به‌وجود می‌آورد. منازعه اقتصادی آمریکا و روسیه که در سال ۲۰۱۳م آغاز گردید را می‌توان یکی از نشانه‌های امنیتی کردن محیط اقتصادی دانست. هرگاه ایالات متحده با بحران‌های اقتصادی روبرو می‌شود، تلاش می‌کند تا معادله قدرت و رقابت را تغییر دهد. علت این افزایش بارز آن است که این شرکت‌های جدید محصولات و خدمات تازه‌ای عرضه می‌دارند که بسیار ارزان‌تر از نمونه‌های غربی‌شان است. امنیتی کردن موضوعات اقتصادی که در روند تحریم اقتصادی ایران و روسیه مورد توجه قرار گرفته را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهایی دانست که قدرت‌های بزرگ از آن در دوران افول استفاده می‌کنند.

نقش هویت مقاومت در شکل‌بندی و فرآیندهای نظام جهانی

در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۱۹م شهروندان و نخبگان سیاسی جهان غرب، امنیت را وضعیت معمول و چالش‌های امنیتی را وضعیت گذرا تلقی می‌کردند. تمامی تلاش آنان بر این موضوع

قرار گرفته بود که چگونه باید امنیت مطلق را سازماندهی نمایند. نظریه پردازان امنیتی ایالات متحده در این دوران تمامی تلاش خود را در مطالعات جنگ، قدرت و امنیت بر تبیین این موضوع قرار داده بودند که چگونه می‌توانند بر چالش‌های کوتاه‌مدت غلبه نمایند، چالش‌های میان مدت را کنترل نموده و چالش‌های بلندمدت را مدیریت نمایند (Zakaria, 2009: 25).

در این ارتباط، «آرنولد ولفرز»^۱ موضوع مربوط به امنیت را در قالب تفکر و اندیشه گفتمانی جهان غرب تبیین می‌کند. ولفرز بر این اعتقاد است که امنیت در شرایطی حاصل می‌گردد که کشورهای مسلط در سیاست جهانی در وضعیت چالش قرار نداشته باشند و یا اینکه برای برطرف کردن چالش ملزم به جنگ نباشند. چنین رویکردی به معنای آن است که ولفرز و سایر نظریه‌پردازان امنیت در جهان غرب بر موضوعی به نام «نفوذ» و «اعتبار» تاکید داشته‌اند (هانسن، ۱۳۹۰: ۴۸).

در چنین شرایطی کشورهای جهان غرب احساس می‌کردند که به سطحی از قدرت، نفوذ و اعتبار نایل گردیده‌اند که قادر خواهند بود تا بر هر چالشی غلبه نمایند. چنین رویکردی زمینه‌های شکل‌گیری «تفکر غلبه» در ساختار سیاسی و رویکرد بین‌المللی جهان غرب به وجود آورد. در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، «تفکر غلبه» در اندیشه سیاسی و ساختار اقتدار جهان غرب با چالش روبرو گردید. شاید مهمترین پیامد انقلاب اسلامی ایران را بتوان چالش در برابر هژمونیک‌گرایی و سلطه جهان غرب در مناطق پیرامونی دانست (گیتس، ۱۳۸۷: ۱۹).

روندهای موجود در سیاست جهان نشان می‌دهد که آینده سیاست بین‌الملل در قالب پیچ تاریخی و هندسه قدرت جدید نظام جهانی همراه با چالش‌های متعددی خواهد بود. علت آن را باید سازوکارهای کنش بازیگران گریز از مرکز و نیروهای حفظ‌کننده وضع موجود در روند مدیریت بحران دانست. در دوران‌های گذار سیاست بین‌الملل، قدرت پراکنده شده و هر بازیگر خود را قدرتمند می‌داند. چنین وضعیتی امکان شکل‌گیری چالش‌های جدید در سیاست جهانی را به وجود می‌آورد.

^۱ Arnold Wolfers

ظهور نیروهای هویتی در محیط منطقه‌ای

در سال‌های بعد از جنگ سرد زمینه برای شکل‌گیری نیروهای سیاسی، اقتصادی و هویتی جدیدی به وجود آمده است. رشد حیرت‌آور اقتصاد کشورهای در حال توسعه، موقعیت آنان را دگرگون کرده است. تحول در اقتصاد و سیاست جهانی مورد توجه نظریه‌پردازان آینده‌پژوه در اقتصاد و سیاست جهانی قرار گرفته است. شکل‌گیری ائتلاف‌های منطقه‌ای همانند «سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا-پاسیفیک» و «کشورهای اقتصادی گروه ۲۰» را می‌توان در زمره نهادهایی دانست که زمینه‌های لازم برای تغییر مسالمت‌آمیز و تدریجی در اقتصاد جهانی را به وجود می‌آورد (کوگلر، تامن و توماس، ۱۳۹۳: ۷۲).

چنین فرآیندی را می‌توان در آثار بسیاری از نظریه‌پردازان تحول در اقتصاد و سیاست جهانی مورد توجه قرار داد. طیف گسترده‌ای از پژوهشگران جهانی در سال ۲۰۱۲م درصد برآمدند تا واقعیت‌های تحول جدید در سیاست و اقتصاد جهانی را تبیین نمایند. از جمله این افراد، می‌توان به «ویلیام تامپسون»^۱، «جان توماس»^۲، «ویلیام ولفورث»^۳، «جوزف نای»^۴ و «تیموتی شاو»^۵ اشاره داشت. هریک از افراد یاد شده مقالات و کتاب‌های خود را در قالب مناظره‌ای درباره آینده نظام جهانی ارائه داده‌اند. چنین روندی نشان می‌دهد که جهان و شکل‌بندی قدرت در سیاست جهانی در حال تغییر و دگرگونی فرآیندی و ساختاری می‌باشد (Clark and Hoque, 2012: 15).

نقش‌یابی بیداری اسلامی و رادیکالیزه‌شدن گروه‌های هویتی در محیط منطقه‌ای

روند بیداری اسلامی که از ژانویه ۲۰۱۱م آغاز شد، آثار خود را در بحران‌های منطقه‌ای و جنگ‌های پایان‌ناپذیری منعکس کرده است که می‌تواند زمینه‌های رویارویی ساختاری در اقتصاد و نظام جهانی را به وجود آورد. رویکرد پیچ تاریخی را می‌توان به‌عنوان بخشی از جهت‌گیری جدید جبهه‌ی مقاومت در سیاست جهانی دانست. فرآیندی که هم‌اکنون در

^۱ William Thomson

^۲ John Thomas

^۳ William C. Wolforth

^۴ Joseph Nye

^۵ Timothy Shaw

حوزه‌های مختلف جغرافیایی از مدیترانه‌ی شرقی و شمال آفریقا آغاز گردیده تا آسیای جنوب غربی و تنگه‌ی باب‌المندب در دریای عرب ادامه می‌یابد.

تحولات هویتی در جهان اسلام را می‌توان براساس رهیافت‌های جهانی مورد ملاحظه قرار داد. در شرایط موجود، جلوه‌هایی از منطقه‌گرایی گسسته بین کشورهای آسیای غربی، آسیای شرقی و حوزه شمال آفریقا مشاهده می‌شود. از آنجایی‌که منطقه‌گرایی گسسته نمی‌تواند راهبردهای اجرایی مناسب و موثری را برای دولت‌های منطقه‌ای ایجاد نماید. به همین دلیل است که هویت‌گرایی به‌عنوان منشاء اصلی کنش راهبردی در جهان اسلامی تلقی می‌شود. گروه‌های اجتماعی به‌عنوان مرجع کنش سیاسی در ژئوپلیتیک جدید نظام جهانی و منطقه‌ای محسوب می‌شوند (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۲۸۳).

به موازات هویت‌گرایی، زمینه برای شکل‌گیری الگوهای جدیدی از کنش ارتباطی بین بازیگران وجود دارد. هرگونه تعامل بین بازیگران تابعی از نیازهای راهبردی آنان می‌باشد. ارزیابی فرایندهای هویت‌گرایی در جهان اسلام دارای نشانه‌های ایدئولوژیک، هویتی و ژئوپلیتیکی است. در هندسه جدید نظام جهانی، گروه‌های هویت‌گرا تلاش دارند تا در برابر فرادستی، هژمونی و سلطه مقاومت نمایند. چنین گروه‌هایی از نیمکره غربی شروع می‌شود و تا شرق آسیا ادامه خواهد یافت. اگرچه محوریت جبهه مقاومت در منطقه‌ای شکل گرفته است که می‌توان آن را «بالکان جهانی» دانست.

بالکان جهانی به حوزه ژئوپلیتیکی اطلاق می‌گردد که ۶۸ درصد ذخایر ثابت شده نفت و ۴۱ درصد ذخایر گازی جهان را دارا می‌باشد. در بالکان جهانی، منابع اقتصادی در پیوند با مفاهیم، نشانه‌ها و شاخص‌های هویتی معنا پیدا می‌کند. نیازهای نظام سرمایه‌داری به منابع انرژی در آسیای غربی و شمال آفریقا، زمینه‌های افزایش مداخله‌گرایی امریکا به‌عنوان محوریت نظام سلطه را به وجود می‌آورد. منابع اقتصادی را می‌توان به‌عنوان بخشی از ضرورت‌های کنش راهبردی بازیگران دانست. به همین دلیل است که دستیابی به این منابع از طریق سازوکارهای متنوعی از جمله همراهی، ائتلاف و مشارکت حاصل می‌گردد (متیوز، ۱۳۸۵: ۶۸).

جهت‌گیری ائتلاف محور اصلی کنش بازیگران محسوب می‌شود. اگر جهت‌گیری ماهیت مقاومت داشته باشد، در آن شرایط هرگونه تعامل و سازوکارهای کنش راهبردی نیز بر اساس الگوهای مقاومت سازماندهی خواهد شد. در این فرآیند، پادگفتمان مقاومت نیز به گونه

تدریجی ظهور می‌یابد. هرگونه پادگفتمان را می‌توان بخشی از ضرورت‌های کنش راهبردی بازیگران برای اثرگذاری در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. برخی از پژوهشگران بر این اعتقادند که پادگفتمان مقاومت به‌عنوان تلاش سازمان‌یافته‌ای در راستای موازنه قدرت محسوب می‌شود (Wooldridge, 2010: 26).

در مقابله با چنین فرایندی، شاهد تحرک نیروهای اجتماعی و هویتی جدیدی می‌باشیم که اسلام‌گرایی را به‌عنوان عامل پیشرفت اقتصادی - اجتماعی شهروندان و به‌عنوان نیروی تهییج‌کننده جامعه برای مقابله با نظام سلطه انتخاب نموده‌اند. منافع و مطلوبیت‌های اقتصادی به همراه انگیزه‌های سیاسی زمینه‌های لازم برای افزایش مداخله ایالات متحده در آسیای جنوب غربی را فراهم آورده است. منابع اقتصادی و هویت سیاسی - ایدئولوژیک را می‌توان در زمره عواملی دانست که زمینه‌های لازم برای مداخله امریکا را فراهم می‌سازد.

افزایش تضادهای مرکزپیرامون در محیط منطقه‌ای

نشانه‌های متنوعی از افزایش تضادهای راهبردی بین مرکزیت نظام سلطه و جبهه مقاومت مشاهده می‌شود. چنین نشانه‌هایی همواره به‌عنوان بخشی از واقعیت سیاست بین‌الملل بوده است. در ساختار دوقطبی، الگوهای کنش بازیگران معطوف به قواعد ساختاری بوده و در نتیجه هیچگونه نشانه‌ای از مقاومت حاصل نمی‌شود. در سال‌های بعد از جنگ سرد، بخش قابل‌توجهی از کنش قدرت‌های بزرگ ماهیت سازمان‌یافته ندارد. اگر «کنش والتز»^۱ بر ضرورت سازماندهی ساختار دوقطبی برای اجتناب از جنگ و بحران تاکید می‌کرد، به این دلیل بود که در ساختار دوقطبی الگوی تعامل بین قدرت‌های بزرگ ماهیت همکاری‌جویانه‌تری خواهد داشت (Pollack, 2006: 75).

در چنین فرایندی نظام سلطه دارای قدرت ابزاری و کارگزاران جنگ نیابتی می‌باشد. جبهه مقاومت نیز دارای سرمایه اجتماعی شهادت بوده و بر این اساس از انگیزه لازم برای مقاومت در برابر تهدیدات دشمن و حفاظت از فضای فرهنگی و هویتی خود برخوردار خواهد بود. شکل‌بندی نیروهای اجتماعی، سیاسی و امنیتی در نظام سلطه و جبهه مقاومت به گونه‌ای شکل گرفته که نشانه‌هایی از جنگ سرد و منازعه حاشیه‌ای را منعکس می‌سازد. طبیعی است که چنین روندی در

^۱ Kenneth Waltz

طولانی مدت با جلوه‌هایی از تصاعد بحران و منازعه رویرو خواهد شد (افتخاری، ۱۳۸۳: ۹۵).

اگرچه رهیافت‌های مختلفی در ارتباط با نظریه‌ی مقاومت در برابر نظام سلطه در سیاست بین‌الملل وجود دارد، اما یکی از رهیافت‌های بنیادین دوران موجود را می‌توان بهره‌گیری از «نظریه‌ی پیچ تاریخی» و «ائتلاف ضدنظام سلطه» دانست که از سوی مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) به‌مناسبت‌های مختلف در تبیین واقعیت‌های جدید سیاست جهانی و الگوی رفتاری بازیگرانی همانند ایران و سایر کشورهای جبهه‌ی مقاومت مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. تمامی این رهیافت‌ها نشان می‌دهد که موضوع تحول در سیاست بین‌الملل را می‌توان براساس رهیافت نئورئالیستی، مکتب انتقادی و نظریه‌ی پیچ تاریخی تبیین نمود (امام‌خامنه‌ای، ۱۳۹۳: ۲).

رهیافت‌های گذار ساختاری به نظم جهانی در حال ظهور

یکی از نشانه‌های اصلی پیچ تاریخی را می‌توان تصاعد بحران‌های منطقه‌ای دانست. قدرت‌های بزرگ در شرایطی از اهمیت و کارآمدی راهبردی برخوردارند که از قابلیت لازم برای اثرگذاری در محیط پیرامونی بهره‌مند شوند. به عبارت دیگر، معادله قدرت بدون کنترل فضای بحرانی و نیروهای آشوب‌ساز امکان‌پذیر نمی‌باشد. نظریه‌پردازانی همانند «تامن»^۱ بر این اعتقادند که بحران و قدرت زمینه‌ساز شکل‌گیری معادله جدید کنش بازیگران در سیاست بین‌الملل را به وجود می‌آورد (امرسون و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۸).

از آنجایی که نشانه‌هایی از بحران اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی و امنیتی در حوزه‌های مختلف جهان وجود دارد، بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که مدیریت بحران به سادگی انجام نپذیرد. آنچه در قالب جابه‌جایی قدرت و امنیت مطرح می‌شود، معطوف به شرایطی است که بازیگران بتوانند بحران‌های منطقه‌ای را کنترل کنند. «تامن» بر این اعتقاد است که: «ایالات متحده منابع و تلاش‌های خود را در سال‌های بعد از جنگ سرد متوجه غرب آسیا ساخته در حالی که بر روند ثبات‌سازی و موازنه قدرت از همکاری با سایر بازیگران کوتاهی کرده است. قدرت‌های بزرگ مسئولیت ایجاد ثبات در نظام جهانی را دارند. همکاری با سایر قدرت‌های بزرگ می‌تواند زمینه‌های کنترل محیط بحرانی در پیرامون را به وجود آورد. ادامه بحران غرب آسیا انعکاس رقابت

^۱ Tammen

قدرت‌های بزرگ است. در این فرآیند، بازیگران منطقه‌ای جدیدی همانند ایران در حال ظهور و نقش‌یابی می‌باشند» (Tammen, 2013: 25).

نظریه افول براساس رهیافت اقتصاد جهانی جنگ: مداخله‌گرایی و درگیرسازی

چنین رویکردی از سوی «مری کالدور»^۱ استاد مدرسه سیاسی و اقتصادی لندن ارائه شده است. رهیافت اقتصاد جهانی جنگ به این موضوع توجه دارد که نظامی‌گری آمریکا یکی از اصلی‌ترین عوامل بحران‌های اجتماعی، امنیتی و ساختاری محسوب می‌شود. اقتصاد جهانی جنگ نه تنها مخاطراتی را برای ایالات متحده ایجاد می‌کند، بلکه کشورهای در حال توسعه را با محدودیت‌های ساختاری روبه‌رو می‌سازد.

در این ارتباط، نظریه‌پردازانی همانند کالدور رویکرد «توسعه و مقاومت» را ارائه می‌دهد. کالدور زیرساخت اصلی اندیشه خود را بر اساس فرایندی ارزیابی می‌کند که توسعه در جهان سوم زمینه‌های محوری برای شکل‌گیری جلوه‌های مختلفی از مقاومت را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. از سوی دیگر، کالدور تلاش دارد تا موضوع مربوط به مقاومت ناشی از توسعه و نوسازی را به‌عنوان واکنشی در برابر «اقتصاد جهانی جنگ» تبیین نماید (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۵).

احتمالاً ایالات متحده اهرم‌های سیاسی و حتی نظامی خود را به‌کار خواهد برد تا جلو چنین جنگ‌هایی را بگیرد یا دست کم آنها را مهار کند. موفقیت آمریکا در این زمینه تا حدود زیادی به این امر بستگی دارد که دیپلماسی بازدارندگی آمریکا چقدر فعال و تهدیدات آمریکا برای مداخله در خشونت‌های منطقه‌ای و پایان دادن به آن چقدر جدی و متقاعدکننده باشد. ضرورت ایفای این نقش ایجاب می‌کند که ایالات متحده نیروهای نظامی خود را فعال نگه دارد، نیروهایی که قادرند زیر چتر استراتژیک ایالات متحده سریع و قاطعانه در جنگ‌های محلی مداخله کنند، فارغ از آن که این جنگ‌ها چقدر از خاک ایالات متحده دور باشد (داووداوغلو، ۱۳۹۱: ۳۱۵).

کلمات «سریع» و «قاطعانه» کلماتی کلیدی‌اند. توانایی آمریکا برای مداخله سریع و قاطعانه نقش مهمی در امنیت ایالات متحده دارد، حتی مهم‌تر از توانایی این کشور در درگیر شدن هم‌زمان در دو جنگ محلی (طولانی یا کوتاه مدت)، چیزی که برخی برنامه‌ریزان نظامی

^۱ Mary Kaldor

آمریکا در عالم نظر بر آن اصرار می‌ورزند. اینکه آمریکا بتواند به سرعت در جنگی محلی پیروز شود عامل بازدارنده مؤثرتری در مقابل وقوع جنگ محلی دیگر است، تا اینکه آمریکا هزینه‌های سنگینی متحمل شود و نیروهای نظامی خود را در سطحی نگه دارد که بتواند در دو جنگ محلی همزمان مداخله کنند (اسدی، ۱۳۸۲: ۷۳).

رهیافت افول ساختاری آمریکا در سیاست بین‌الملل

«چارلز کوپچان»^۱ در زمره تحلیلگران انتقادی آمریکا محسوب می‌شود. نامبرده در دهه ۱۹۸۰م به‌عنوان دیپلمات وزارت امور خارجه آمریکا ایفای نقش نمود. بعد از آن وارد فضای مطالعاتی و راهبردی گردید. کوپچان بر این اعتقاد است که کاربرد الگوی تهاجمی منجر به افول تدریجی آمریکا در سیاست بین‌الملل گردیده است. کوپچان در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسید که: «به رغم فرصت‌هایی که پایان جنگ سرد برای آمریکا مهیا ساخته است، این کشور به هدر دادن آن مشغول است. آمریکا در شکل‌دهی حوادث آینده قابلیت‌های بی‌ظییری دارد، اما هیچ نوع استراتژی کارآمد و یا طرحی که سکان هدایت کشتی این کشور را در شرایط بحرانی به‌دست گیرد، در اختیار ندارد» (کلر، ۱۳۸۵: ۶۸).

ایالات متحده به جای تصریح پنداره‌ای جدید در خصوص نظم جهانی و همکاری ساعی منشانه با متحدان برای محقق ساختن این پندار، در باتلاق سردرگمی خویش دست و پا می‌زند. رفتار تناقض‌آمیز و نامنسجم آمریکا حکایت از این موضوع دارد که ایالات متحده ابرقدرتی است سرگردان. ناکامی آمریکا در دفع اقداماتی همانند ۱۱ سپتامبر، از دیگر علایم کج‌روی‌های استراتژیک آمریکا به‌شمار می‌آید. نه کلیتون و نه دستگاه اجرایی بوش هیچ یک به هشدارهای مکرر و اینکه کشور باید برای مقابله با تهدیدهای «نامتقارن» چاره‌ای بیندیشد، گوش فراندادند (افتخاری، ۱۳۸۳: ۴۵).

همان‌گونه که کمسیون هارت - رودمن طی گزارشی در سال ۱۹۹۹م هشدار داد: «آمریکا در قبال حملات تجاوزکارانه به سرزمین آبا و اجدادی‌مان روزبه‌روز آسیب‌پذیرتر خواهد شد و دیگر سردمداری نظامی تکافوی حمایت ما را نخواهد کرد». گزارش مذکور در ادامه پیش‌بینی کرد که آمریکا در خلال اوایل قرن ۲۱ «روی خاک خود، با کشته‌های احتمالاً

^۱ Charles Kupchan

فراوان، جان خواهد سپرد». سرکردگان آمریکایی، به‌رغم هشدارهای مشابه از جانب دیگر گروه‌ها، کوچک‌ترین اقدامی برای رفع ناهماهنگی موجود میان دستگاه‌های ذیربطی که تامین‌کننده امنیت داخل بودند، به عمل نیاورد و ایالات متحده در انتخاب مسیر صحیح برای براندازی شبکه‌های فعال در خارج از کشور ناکام ماند (Pape, 2005: 148).

رهیافت مقاومت ساختاری و چالش بازیگران پیرامونی

گالتونگ^۱ نظریه مقاومت ساختاری خود را برای تبیین نابرابری‌های موجود در داخل و در میان کشورهای مختلف ارائه داده است. نامبرده بر این اعتقاد است که عامل اصلی رویکرد هژمونی آمریکا در سیاست جهان را باید در نقش سرمایه‌داری در اقتصاد جهانی دانست. به این ترتیب، نیروهای مختلف سیاسی و اقتصادی در محیط پیرامون تلاش دارند تا در برابر نابرابری ساختاری شده در اقتصاد جهانی مقاومت نمایند. گالتونگ بر این اعتقاد است که تضادهای مرکز و پیرامون در اقتصاد و سیاست جهانی به این دلیل تأثیر چندانی در فرایندهای بین‌المللی بجا نگذاشته است که می‌توان نشانه‌هایی از «آگاهی کاذب» را در روابط و سیاست بین‌الملل ملاحظه نمود (بیلیس، ۱۳۸۴: ۷۳).

گالتونگ بر این اعتقاد است که امپریالیزم فرهنگی نقش مؤثری در سازماندهی آگاهی کاذب ایفا می‌نماید. نظام سرمایه‌داری آگاهی کاذب را از طریق آموزش، یادگیری و جامعه‌پذیری شکل داده است. هدف اصلی نظریه مقاومت ساختاری آن است که زمینه‌های لازم برای خودآگاهی انقلابی ایجاد شود. خودآگاهی انقلابی از طریق کنترل رهیافت‌های معطوف به فرادستی در اندیشه و سیاست جهانی منعکس می‌شود. به این ترتیب، مقاومت می‌بایست در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، ارتباطی و فرهنگی انجام پذیرد. هر یک از ۵ حوزه یاد شده را می‌توان بخشی از ابزارهای فرادستی نظام جهانی در سیاست بین‌الملل دانست (May and Hang, 2009: 25).

^۱ Galtung

رهیافت مقاومت ساختاری در نظام جهانی

«امانوئل والرشتاین»^۱ نظریه مقاومت را در تبیین سیکل‌های قدرت در اقتصاد و سیاست جهانی ارائه می‌دهد. والرشتاین بر این اعتقاد است که کشورهای نیمه پیرامون اگر نتوانند نقش اقتصادی مؤثری را در نظام جهانی ایفا نمایند، در آن شرایط تبدیل به مرکز مقاومت در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی می‌گردد. در این ارتباط، سازوکارهای مقاومت در برابر محدودیت‌های اقتصاد و سیاست جهانی از طریق انباشت‌های حاصل شده در مناطق نیمه پیرامونی انجام می‌گیرد. کشورهای نیمه پیرامونی از آمادگی لازم برای گذار به سوی واحدهای مرکز برخوردارند. در چنین فرایندی، نظام جهانی در برابر آنان مقاومت می‌کند. مقابله با نظام جهانی در شرایطی انجام می‌گیرد که بازیگران بتوانند از ابزارهای ایدئولوژیک، اقتصادی و نظامی بهره گرفته و از این طریق مشروعیت نظام جهانی را در شرایط چالش قرار دهد. علت اصلی مقاومت بازیگران نیمه پیرامونی در نظام جهانی را باید تداوم و گسترش تضاد مرکز و پیرامون دانست. در چنین شرایطی است که می‌توان نشانه‌هایی از مبارزه آرمان‌گرایانه با امپراتوری جهانی را مورد ملاحظه قرار داد. والرشتاین بر این اعتقاد است که اگر نیروی مقاومت هزینه‌های جذب مخالفان را کاهش دهد، در آن شرایط، به مطلوبیت‌های راهبردی بیشتری برای اثربخشی در نهادهای نظام سلطه را به‌دست می‌آورد (Korb, 2005: 79).

رهیافت ظهور جنبش‌های اجتماعی و مقاومت کارکردی در محیط پیرامونی

«ویلیام رابینسون»^۲، جهانی‌شدن را یکی از مراحل توسعه سرمایه‌داری در سیاست و اقتصاد بین‌الملل می‌داند. نامبرده بر این اعتقاد است که جهانی‌شدن منجر به ظهور سرمایه فراملی می‌گردد. نهادهای بین‌المللی عامل اصلی نهادینه شدن سرمایه فراملی محسوب می‌شوند. اگر در سال‌های ۱۹۸۰-۱۸۸۰م زمینه‌های لازم برای مقاومت طبقات اقتصادی وجود داشته است، در سال‌های بعد از جنگ سرد زمینه برای ظهور جنبش‌های اجتماعی به‌وجود می‌آید. جنبش‌های اجتماعی را باید در زمره عوامل و نیروهائی دانست که زیرساخت‌های لازم

^۱ Immanuel Wallerstein

^۲ William Robinson

برای نقش آفرینی در سیاست جهانی را امکان پذیر می‌سازد (Kothin, 2011: 41).

اگر جنبش‌های اجتماعی با نظام‌های سیاسی مقاومت‌گرا پیوند پیدا کند، در آن شرایط، انگیزه و قابلیت ساختاری مناسبی برای مقابله با اقتصاد و سیاست جهانی پیدا می‌کند. رایبسون سیاست مقاومت را در قالب نقش آفرینی شرکت‌های اقتصادی پیرامون، گروه‌های سیاسی، دولت‌های انقلابی و نیروهای اجتماعی می‌داند که فرایند جهانی شدن منجر به افول هویت و قدرت اقتصادی آنان گردیده است. شکل‌گیری جنبش‌های اتوپیاگرا معطوف به انگیزش‌هایی اقتصادی و فرهنگی می‌باشد. مولفه‌های اقتصادی و فرهنگی می‌تواند در زمره عوامل و نیروهایی محسوب شود که در برابر سلطه جهانی مقاومت می‌کند (پورااحمدی، ۱۳۸۸: ۳۲).

رهیافت مقاومت هنجاری و همبستگی گفتمانی در برابر نظام هژمونیک

برخی از لیبرال‌ها و نئولیبرال‌ها با هژمونی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آمریکا مخالف می‌باشند. شکاف در نظام جهانی را باید واکنشی در برابر از بین رفتن موازنه و ظهور هژمونی دانست. نظریه‌پردازانی همانند «پیتر گوان» تلاش دارند تا موضوع مربوط به صلح جهانی را از طریق راهبردهایی پیگیری نمایند که مبتنی بر سازماندهی نیروهای صلح‌طلب در سیاست جهانی می‌باشد. گوان بر این اعتقاد است که: «اینکه تنها یک عضو جامعه جهانی یعنی ایالات متحده بر سایر دولت‌ها و یا مجموعه‌ای از بازیگران جهانی به سلطه و فرادستی نایل گردد، مغایر با اهداف معطوف به صلح جهانی می‌باشد... دولت ایالات متحده هیچگونه نشانه‌ای دال بر اینکه حاضر به دست شستن از سلطه جهانی خویش است، نشان نمی‌دهد. مخارج نظامی و دفاعی آمریکا به گونه مرحله‌ای افزایش می‌یابد. حتی دموکرات‌های آمریکا همانند بیل کلینتون و باراک اوباما نیز هزینه نظامی خود را برای کنترل جهانی افزایش می‌دهد» (بیلیس، ۱۳۸۴: ۲۶۵).

با توجه به چنین رویکردی، گوان بر این اعتقاد است که: «کشورها برای مقابله با سیاست و اقتصاد جهانی، نیازمند تولید هنجارهای عام، فراگیر و کلی‌گرا می‌باشند. کشورهای فرودست از طریق تولید گفتمان‌های جدید و ادبیات هنجاری می‌توانند در برابر قواعد و نهادهای سیاست بین‌الملل مقاومت نمایند. چنین رویکردی به مفهوم آن است که نظریه‌پردازی در سیاست جهانی بدون توجه به مولفه‌های فرهنگی و هنجاری امکان‌پذیر نخواهد بود. مفاهیمی همانند حکمرانی جهانی توسط آمریکا و نهادهای بین‌المللی مصادره شده است» (برولی، ۱۳۹۳: ۹۵).

در این شرایط گروه‌های اجتماعی باید بتوانند با نیروها و نهادهای بین‌المللی از طریق مفاهیم

هنجاری مقاومت و مقابله نمایند. هرگونه مقاومت صرفاً از طریق تولید هنجار امکان‌پذیر خواهد بود. گوان در این ارتباط تاکید دارد که: «اگر نظم بین‌المللی را از منظر قدرت اجتماعی مدنظر قرار دهیم، بیشتر به هرمی فوق‌العاده متمرکز شباهت دارد که نیروهای بازار سرمایه‌داری و دولت‌های غربی بر آن سلطه دارند. بنابراین باید از مفاهیمی همانند جامعه مدنی استفاده نمود تا بتوان مقابله با سرمایه‌داری جهانی را در اندیشه اجتماعی نهادینه کرد. جامعه از آمادگی لازم برای مقابله با سیطره جهانی آمریکایی دارا می‌باشد. باید گفتمان و مفاهیم مقاومت در محیط اجتماعی را تولید نمود» (بیلیس، ۱۳۸۴: ۲۸۳).

رهیافت سیاست هویت و مقابله با نهادهای منطقه‌ای نظام هژمون

«جیمز پتراس»^۱، نظریه پویش‌های ستیز با نظام جهانی را ارائه داده است. نامبرده بر این اعتقاد است که جهانی‌شدن یکی از نشانه‌های سلطه نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شود. پتراس بر این اعتقاد است که چنین فرایندی مخاطرات و محدودیت‌های راهبردی زیادی را برای کشورهای مختلف ایجاد می‌کند. بنابراین لازم است تا شدت فرایندهای مقابله‌جویانه با اقتصاد جهانی افزایش یابد. پتراس تنها راه عبور مسالمت‌آمیز از چنین فرایندی را بازتولید الگوهای کنش آمریکا در سیاست راهبردی می‌داند. وی بر این اعتقاد است که: «برای آمریکا تنها راه بازدارندگی در جریان مقابله با اعمال خودسرانه، ایجاد ائتلافی گسترده و پاینده است. این کار تنها در صورتی ممکن است که واشنگتن نشان دهد که آمادگی سهیم ساختن دیگران را در نظم جدید دارد. لازمه پیشرفت در نظم بین‌المللی امروز، مصالحه و سازش است. هیچ کشوری نمی‌تواند گلیم خود را تنها از آب بیرون بکشد. نگارش با اظهار این نکات آسان، اما تحقق آن دشوار است و لازمه آن نیز نگارش یا اظهار این نکات آسان، اما تحقق آن دشوار است و لازمه آن نیز پذیرش رشد، اقتدار و نفوذ کشورهای دیگر و اولویت دادن به منافع پذیرش رشد، اقتدار و نفوذ کشورهای دیگر و اولویت دادن به منافع و نگرانی‌های دیگران است. ایجاد توازن بین بازدارندگی و همسازی چالش اصلی سیاست خارجی آمریکا در چند دهه آینده است» (Gale and Orszag, 2009: 72).

^۱ James Petras

رهیافت اجتماعی شدن مقاومت در برابر بازیگران فرادست

با توجه به تعدد عوامل مؤثر در شکل‌گیری وضعیت امنیتی (اعم از تهدید یا فرصت) حال می‌توان مکانیزمی را معرفی نمود که در تمییز واژگان امنیتی از یکدیگر و وضوح معنایی آنها تأثیرگذار است. این مکانیزم به ما امکان آن را می‌دهد تا معنا و مقام «تهدید» را به‌صورت واقع‌بینانه و تخصصی‌تری درک نماییم. تولید واژگان، محصول شبکه به هم پیچیده‌ای است که سه کانون اصلی و مؤثر در آن ایفای نقش می‌نمایند. هریک از این شبکه‌ها را می‌توان به‌عنوان بخشی از واقعیت مقاومت دانست (زکریا، ۱۳۸۸: ۷۲).

نشانه‌های معنایی و کارکردی پیچ تاریخی و فرآیند گذار از نظام سلطه

نظریه‌ی پیچ تاریخی بر این مبنا سازماندهی شده است که فرآیندهای نظام جهانی در نقطه‌ی مقابل تحولات سیاسی جهان بعد از جنگ اول جهانی قرار دارد. فرآیندی که می‌تواند موج‌های گریز از مرکز را در برابر هژمونی نظام جهانی غرب به‌وجود آورد. نظریه‌ی نظم نوین جهانی ادامه‌ی رهیافتی تلقی می‌شود که از سوی جورج بوش پدر در بیان شکل‌بندی‌های نظام جهانی بعد از جنگ سرد ارائه داده است. چنین رهیافتی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ با نشانه‌هایی از مقاومت روبه‌رو شده است.

الگوهای کنترل محیط منطقه‌ای؛ سلطه یا همکاری

اگر چه رهبران ایالات متحده، قرن ۲۰ را با آموزه‌های ویلسون مبتنی بر برابری سازمانی و نهادی کشورها در سیاست بین‌الملل آغاز نمودند و با رویکرد روزولت مبتنی بر موازنه‌گرایی منطقه‌ای و بین‌المللی ادامه دادند، اما انگیزه‌های نهفته امریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی انعکاس فراگیرتری پیدا کرد. زمانی که برژینسکی در سال ۱۹۹۷ کتاب خود را با عنوان «صفحه شطرنج جهانی: برتری امریکا و الزامات ژئواستراتژیک آن» منتشر نمود، بسیاری از رهبران کشورهای اروپایی نسبت به آن واکنش نشان دادند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۲۴۸).

برژینسکی در کتاب «صفحه شطرنج جهانی»، تلاش داشت تا مزیت نسبی ایالات متحده برای رهبری جهانی را منعکس نماید. به همین دلیل است که مقامات اروپایی و بسیاری از

نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نسبت به آن واکنش نشان دادند. به طور مثال، «اوبر ودرین»^۱ وزیر خارجه وقت فرانسه، چنین رویکردی را انعکاس «قدرت بی‌قرار» آمریکایی‌ها دانست. «قدرت بی‌قرار» مفهومی طعنه‌آمیز از سیاست آمریکا در سال‌های بعد از فروپاشی اتحاد شوروی محسوب می‌شود. هلموت اشمیت صدراعظم سابق آلمان نیز چنین رویکردی را انعکاس اندیشه کسانی در آمریکا دانست که تلاش می‌کنند تا سلطه را جایگزین موازنه، همکاری و مشارکت نمایند (Cordesman, 2015: 16).

نظریه‌ی پیچ تاریخی به‌عنوان بخشی از رهیافت انتقادی در سیاست بین‌الملل تلقی می‌شود. چنین رهیافتی را می‌توان بخشی از نگرش انتقادی به سیاست جهانی آمریکا دانست. نظریه‌پردازان اقتصادی و امنیتی آمریکا بر این اعتقاد بودند که کنترل نظام جهانی صرفاً در شرایطی امکان‌پذیر خواهد بود که سازوکارهای تولید قدرت در راستای غلبه راهبردی تغییر یابد. آثار اجتماعی و اقتصادی چنین نگرشی را می‌توان در انتقال سرمایه، انتقال تکنولوژی، انتقال دانش فنی و انتقال مدیریت اجرایی به نام «توسعه» دانست (Hansen, 2000:46).

در شرایط موجود، حتی نظریه‌پردازانی که برای ایالات متحده در سیاست، اقتصاد و امنیت جهانی نقش رهبری قایل بودند، بر این امر واقف گردیده‌اند که آسیب‌پذیری‌های ناشی از سلطه جهانی برای ایالات متحده با معضلات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی درون ساختاری در آمریکا پیوند یافته است. پیوند تهدیدات بیرونی با آسیب‌پذیری‌های درونی منجر به بی‌ثباتی و ناامنی پیوسته برای ایالات متحده می‌گردد. در شرایط موجود قدرت تکنولوژیک آمریکا بیش از آنکه برای رفاه جامعه جهانی مورد استفاده قرار گیرد، به‌عنوان ابزاری برای تولید جنگ افزارهای دقیقی محسوب می‌شود که ایالات متحده در سال‌های ۱۹۹۱م (جنگ علیه صدام حسین)، ۱۹۹۹م (جنگ کوزوو)، ۲۰۰۱م (جنگ علیه طالبان در افغانستان) و ۲۰۰۳م (جنگ برای اشغال نظامی عراق) مورد استفاده قرار داده است.

واکنش گروه‌های منطقه‌ای و هویتی در برابر سازوکارهای هژمونیک

نظریه‌ی پیچ تاریخی از این جهت دارای اهمیت است که رویکردی جدید در راستای نقد سیاست جهانی محسوب می‌شود. اگرچه محافظه‌کاران آمریکایی در صدد گسترش حوزه‌ی نفوذ خود

^۱ Hbert Vedrine

می‌باشند، اما به موازات آن نیروهای مقاومت در حوزه‌های مختلف جغرافیایی از قابلیت هویتی، تکنیکی و تاکتیکی برخوردار شده‌اند. چنین نیروهایی تلاش دارند تا زمینه‌های مقابله با نظام سلطه را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی و در سطوح اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی به وجود آورند. واقعیت‌های راهبردی موجود در محیط منطقه‌ای بیانگر نشانه‌هایی از بحران امنیتی می‌باشد. شاخص‌های بحران‌های امنیتی نشان می‌دهد که چالش‌های جدید در سیاست جهانی در حال شکل‌گیری است. چنین چالش‌هایی ماهیت اقتصادی، هویتی و ژئوپلیتیکی دارد. از سوی دیگر، روندهای بحران اجتماعی در محیط‌های منطقه‌ای نشانه‌هایی از منازعه سیاسی را امکان‌پذیر می‌سازد. به همین دلیل است که رهیافت‌هایی همانند «مسئولیت حمایت» و «تقویت رژیم عدم گسترش» را می‌توان در ادبیات سیاسی و راهبردی جهان مشاهده کرد (Kagan, 1997: 48).

چنین مفاهیم و ادبیاتی بیانگر آن است که چالش‌های امنیتی جدید ایران و بسیاری دیگر از قدرت‌های بزرگ صرفاً ماهیت نظامی یا ژئوپلیتیکی ندارد، بلکه سازوکارهای اقتصادی و نشانه‌های زیست‌محیطی از اهمیت قابل‌توجهی در معادله قدرت، امنیت و الگوی کنش بازیگران در سیاست جهانی برخوردار خواهد بود.

الگوهای کنش آمریکا در کنترل دوران گذار، فرآیند مقاومت و پیچ تاریخی

موضوع پیچ تاریخی در ادبیات سیاسی، اقتصادی و راهبردی جهان از پیشینه قابل توجهی برخوردار است. هرگاه زمینه برای جابه‌جایی در ساختار نظام سیاسی به وجود آید، نشانه‌هایی از ادبیات انتقادی نسبت به اقتصاد و سیاست جهانی ظهور پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، می‌توان فرآیندی را مورد ملاحظه قرار دارد که نقش‌یابی بازیگران در سیاست جهانی را براساس الگوهای انجام می‌گیرد که کنش انتقادی بازیگران را به همراه خواهد داشت. جابه‌جایی‌های قدرت در نظام جهانی، به مفهوم تغییر در ساختار بین‌المللی بوده و در هر دوران تاریخی ادبیات خاص خود را به وجود می‌آورد (Nye, 2000: 62).

گذار از سازوکارهای توازن قدرت

در دورانی که ساختار موازنه قدرت در حال جابه‌جایی با ساختار دوقطبی بود، نظریه‌پردازانی همانند «اورگانسکی» بر این اعتقاد بودند که: «مفهوم توازن قدرت نه تنها در حواشی خود بلکه در اصل نادرست است. وقتی قدرتمندان غلبه دارند و تنها عامل توازن را قدرت تشکیل می‌دهد،

جهان به گونه اجتناب‌ناپذیر در شرایط اقتدارگریز و آنارشی قرار می‌گیرد. صلح به منزله پایان منازعه و شکل‌گیری وضعیت معطوف به برتری و تفوق قدرت بازیگرانی محسوب می‌شود که تلاش دارند تا معادله جدید را سازماندهی کنند. گذار قدرت و شکل‌گیری ساخت‌های جدید در چنین وضعیتی به وجود می‌آید» (کوگلر، تامن و توماس، ۱۳۹۳: ۷۷).

واقعیت‌های موجود دهه دوم قرن ۲۱ نشان می‌دهد که بحران‌های منطقه‌ای گسترده‌ای شکل گرفته و در حال گسترش می‌باشد. ملت‌سازی در افغانستان، عراق، لیبی و یمن در فضای ابهام قرار گرفته است. آنچه در قالب بیداری اسلامی شکل گرفته، آثار خود را به‌عنوان نشانه‌هایی از بحران منعکس ساخته است. بحران سیاسی و امنیتی غرب آسیا را می‌توان به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های جدید نظام جهانی دانست. برای درک دقیق چنین فرآیندی، لازم است تا ادبیات تولیدشده توسط نظریه‌پردازان مختلف درباره نشانه‌های هندسه جدید قدرت مورد بررسی قرار گیرد.

هر یک از نظریه‌پردازان بر نشانه‌های خاصی از معادله تغییر قدرت تاکید داشتند. قلمروهای ژئوپلیتیکی جدید می‌تواند زمینه‌های دگرگونی در ساخت قدرت را به وجود آورد. امنیت را می‌توان بخشی از معادله قدرت در شرایط دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و راهبردی دانست. گذار به جهان آینده می‌تواند صلح‌آمیز یا خشونت‌بار باشد. شکل‌گیری چنین فرآیندی بستگی به آن دارد که قدرت‌های بزرگ و بازیگران نوظهور منطقه‌ای از چه سازوکارهایی برای نقش‌یابی در محیط بین‌المللی استفاده می‌نمایند (Gilpin, 1981: 91).

تاریخ نشان داده است که هرگاه هندسه قدرت نظام جهانی در حال تغییر و دگرگونی می‌باشد، زمینه‌های جدیدی از نقش‌یابی بازیگران در پیچ تاریخی به وجود می‌آید. در دوران‌های تاریخی مختلف، کشورها در شرایطی جایگاه ساختاری خود را ارتقاء می‌دادند که بر رقبای خود پیروز شوند. بدون پیروزی که مبتنی بر نشانه‌های قدرت اقتصادی و امنیتی می‌باشد، هیچگونه تغییر تاریخی و ساختاری به وجود نمی‌آید. قدرت اقتصادی و تکنولوژیک می‌تواند عامل اصلی جابه‌جایی قدرت باشد.

ائتلاف‌سازی و نهادگرایی فراملی

طبعاً پاسخ به چنین رویکردی، زمانی از اهمیت لازم و موثر برخوردار است که بازیگران هویتی بتوانند زمینه‌های شکل‌گیری ساختار و نهادهای جدید در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی

را به وجود آورند. چالش‌گری نمی‌تواند به تنهایی نتیجه مثبت و موثری در ارتباط با اقتصاد، سیاست و امنیت جهانی به وجود آورد. هر بازیگری که در سیاست جهانی از قدرت راهبردی برخوردار می‌شود، باید بتواند زمینه‌های لازم برای نقش‌یابی از طریق نهادهای فراملی را به وجود آورد. در غیر این صورت جابه‌جایی قدرت با چالش روبرو شده و پیچ تاریخی طولانی می‌شود (Little, 1989: 26).

واقعیت آن است که در شرایط موجود امنیت جهانی، هیچ بازیگری به تنهایی قادر نخواهد بود تا موج‌های جدید اقتصادی و امنیتی را شکل دهد. ائتلاف‌سازی به‌عنوان واقعیت و ضرورت دوران گذار محسوب می‌شود. بنابراین کشورهایی که درصدد باشند تا پیچ تاریخی را از طریق سازوکارهای مسالمت‌آمیز، رقابتی و یا منازعه‌گرا سازماندهی کند، طبیعی است که به نتایج مطلوبی در اقتصاد و سیاست جهانی نایل نخواهند شد (والث، ۱۳۸۲: ۴۵).

تاثیرگذاری در فرآیند هندسه قدرت نظام جهانی از طریق سازوکارهای متنوعی انجام می‌گیرد. نقش‌یابی بازیگران جدید می‌تواند نشانه‌های مختلفی داشته باشد، اما چنین فرایندی، تابعی از جایگاه‌یابی نیروهایی است که به گونه تدریجی موقعیت خود را ارتقاء داده‌اند. شاید یکی از دلایل اصلی پیچ تاریخی را می‌توان افول اقتصادی و ژئوپلیتیکی آمریکا در نظام جهانی دانست. نیروهای مختلفی در روند پیچ تاریخی می‌توانند نقش‌آفرین و تاثیرگذار باشند. چین، روسیه و بازیگران هویتی را می‌توان در زمره چنین نیروها و بازیگرانی دانست.

بسیاری از تحلیلگران اقتصادی، اجتماعی و راهبردی آمریکا بر این اعتقادند که چالش‌های فراروی ایالات متحده در حوزه‌های مختلف جغرافیایی گسترش یافته است. استناد آنان به ظهور بازیگرانی همانند روسیه، چین، آسیای شرقی و نیروهای اجتماعی در آسیای جنوب غربی می‌باشد. هر یک از این بازیگران می‌توانند نقش سیاسی، اقتصادی و راهبردی موثری در نظام جهانی ایفا نمایند. جایگاه‌یابی آمریکا در اقتصاد جهانی از این جهت اهمیت دارد که توانست نهادهای اقتصادی بین‌المللی را در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی سازماندهی کند (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۹۳). هم‌اکنون نقش‌یابی آمریکا در نهادهای بین‌المللی اقتصادی در حال کاهش است. بحران اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۰۷م مشکلات اجتماعی قابل توجهی را برای آمریکا به وجود آورد. بسیاری از چالش‌های اجتماعی آمریکا دارای ریشه‌های اقتصادی و راهبردی می‌باشد. جنبش وال استریت را می‌توان به‌عنوان نمادی از سازوکارها و کنش بازیگرانی دانست که از قابلیت لازم برای

نقش‌یابی در محیط اجتماعی آمریکا برخوردار بودند. هر یک از بازیگرانی که دارای نقش اقتصادی و راهبردی در نظام جهانی می‌باشند، از قابلیت لازم برای چالش‌سازی در برابر آمریکا برخوردارند.

جنگ‌های نیابتی و گسترش نیروهای آشوب‌ساز در محیط‌های منطقه‌ای

به موازات شکل‌گیری پایگاه‌های منطقه‌ای آمریکا، شاهد سازماندهی پایگاه‌های امنیتی ایالات متحده در جغرافیای مقاومت می‌باشیم. بخشی از این نیروها هم اکنون در سوریه به کنش عملیاتی علیه دولت بشار اسد به‌عنوان خط مقدم جبهه مقاومت فعالیت دارند. لازم به توضیح است که چنین نیروهایی بعد از آنکه سازماندهی شدند، از قابلیت لازم برای بهره‌گیری در حوزه‌های مختلف جغرافیایی برخوردارند. بنابراین نیروهای عملیاتی جنگ نیابتی آمریکا صرفاً در سوریه اقدام به کنش امنیتی و عملیاتی نمی‌کنند. این نیروها به گونه‌ای سازماندهی شده‌اند که بتوانند در مقابله با هندسه ژئوپلیتیکی جبهه مقاومت به ایفای نقش امنیتی مبادرت نمایند (اسکیلز، ۱۳۸۴: ۷۴).

در برابر فرایند مقاومتی که برای مقابله با نظام سلطه شکل گرفته، بازیگرانی در حاشیه به‌عنوان کارگزار عملیاتی و اجرایی آمریکا ایفای نقش می‌کنند. چنین کارگزارانی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی حضور دارند. اینگونه بازیگران در شرایط الحاق به ژئوپلیتیک سلطه قرار دارند. آنان در برابر برتری ابزاری ایالات متحده مرعوب گردیده‌اند. ایالات متحده از این بازیگران به‌عنوان «سیاهی لشکر» و «کارگزار عملیاتی» در «جنگ نیابتی» استفاده می‌کند. به این ترتیب، بسیاری از خشونت‌های منطقه‌ای توسط کارگزاران نیابتی آمریکا به انجام می‌رسد.

محور اصلی منازعه کارگزاران جنگ نیابتی آمریکا در ژئوپلیتیک مقاومت علیه ایران سازماندهی خواهد شد. چنین رویکردی براساس قالب‌های گفتمانی «مقابله با هلال شیعه» شکل می‌گیرد. کارگزاران جنگ نیابتی علیه ایران (به‌عنوان محور جبهه مقاومت)، تلاش می‌کنند تا از قالب‌های گفتمانی و ابزارهای امنیتی متنوعی استفاده نمایند. به عبارت دیگر، بخشی از «پادگفتمان مقاومت» از درون «جغرافیای مقاومت» شکل می‌گیرد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۱۵).

نیروهای نظامی آمریکا نیز به‌عنوان پشتیبان یگان‌های جنگ دست‌نشانده و منازعه‌نیابتی ایفای نقش می‌کند. ضرورت ایفای این نقش به‌عنوان دلیل عمده‌ای محسوب می‌شود که ایالات متحده نیروی نظامی خود را در حاشیه ژئوپلیتیک مقاومت، فعال نگه دارد. هدف از سازماندهی و کاربرد چنین نیروهایی را می‌توان مداخله در روند منازعات منطقه‌ای دانست. در ادبیات راهبردی

ایالات متحده مفاهیمی همانند «واکنش سریع» و «عملیات قاطعانه» کلماتی کلیدی هستند. این ادبیات نشان می‌دهد که امریکا یگان‌های نظامی خود را به گونه‌ای سازماندهی می‌کند که بتواند به طور همزمان در دو جنگ منطقه‌ای درگیر شده و یا از کارگزاران جنگ نیابتی خود در جغرافیای مقاومت حمایت و پشتیبانی به عمل آورد (آیکنبری، ۱۳۸۲: ۴۵).

بخش دیگری از ژئوپلیتیک مقاومت براساس تحولات سیاسی صلح‌آمیز در حال شکل‌گیری می‌باشد. فرایند بیداری اسلامی آثار خود را در سیاست اجتماعی و امنیتی شمال آفریقا، آسیای جنوب غربی و آسیای شرقی به جا می‌گذارد. چنین فرایندی را می‌توان از اندونزی تا بحرین، تونس، مراکش، مصر و ترکیه نیز مورد توجه قرار داد. هم‌اکنون طیف‌های مختلف اسلام‌گرا در کشورهای مختلف تبدیل به نیروی سیاسی موثری گردیده‌اند. اسلام‌گرایان در تمامی کشورها از مفاهیم هویتی بهره می‌گیرند.

هویت‌گرایی اسلامی جلوه‌هایی از «هویت مقاومت» و «هویت مشروعیت‌ساز» را ایجاد می‌کند. هویت مقاومت زمینه‌های کنش سیاسی برای انقلاب‌های اجتماعی را به وجود می‌آورد. در حالیکه هویت مشروعیت‌ساز را می‌توان به‌عنوان فرایندی برای سازماندهی دولت ملی دانست. گروه‌های هویت‌گرا در ژئوپلیتیک مقاومت بر ضرورت بازتولید خدمات عمومی، سرمایه اجتماعی، مردم‌سالاری دینی و چندجانبه‌گرایی در محیط بین‌المللی تاکید دارند (فریدمن، ۱۳۸۶: ۲۹).

گروه‌هایی که در ژئوپلیتیک مقاومت در صدد تغییر صحنه سیاسی می‌باشند، صرفاً بر ابزارهای قدرت مقاومت تاکید نمی‌کنند، بلکه آنان تلاش دارند تا جلوه‌هایی از موازنه را ایجاد نمایند. گروه‌هایی که در معرض بیداری اسلامی قرار گرفته‌اند، نه تنها با مردم‌سالاری دارای همبستگی هویتی هستند، بلکه تلاش دارند تا نهادهای مردم‌سالار را تقویت نمایند. به همین دلیل است که کثرت‌گرایی سیاسی در مناطقی گسترش می‌یابد که فرهنگ و هویت اسلامی به‌عنوان زیربنای کنش سیاسی محسوب می‌شود. به همین دلیل است که می‌توان نشانه‌هایی از مقابله با فرآیندهای جدید نظام منطقه‌ای و جهانی که معطوف به مقاومت می‌باشد را مشاهده کرد. الگوی مقاومت صرفاً در فضای دوران گذار و عبور از پیچ تاریخی معنا پیدا می‌کند. در حالی که الگوی سلطه معطوف به سازوکارهایی است که زمینه‌های لازم برای سازش و تسلیم کشورهای پیرامونی را به‌وجود آورد.

نتیجه‌گیری

در سال‌های بعد از جنگ سرد نیروهای سیاسی، اقتصادی و هویتی جدیدی شکل گرفته است. رشد حیرت‌آور اقتصاد کشورهای در حال توسعه، موقعیت آنان را دگرگون کرده است. تحول در اقتصاد و سیاست جهانی مورد توجه نظریه‌پردازان آینده‌پژوه در اقتصاد و سیاست جهانی قرار گرفته است. شکل‌گیری ائتلاف‌های منطقه‌ای همانند «سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا-پاسفیک» و «کشورهای اقتصادی گروه ۲۰» را می‌توان در زمره نهادهایی دانست که زمینه‌های لازم برای تغییر مسالمت‌آمیز و تدریجی در اقتصاد جهانی را به وجود می‌آورد.

نظریه‌ی پیچ تاریخی از این جهت دارای اهمیت است که رویکردی جدید در راستای نقد سیاست جهانی محسوب می‌شود. اگرچه محافظه‌کاران آمریکایی در صدد گسترش حوزه‌ی نفوذ خود می‌باشند، اما به موازات آن نیروهای مقاومت در حوزه‌های مختلف جغرافیایی از قابلیت هویتی، تکنیکی و تاکتیکی برخوردار شده‌اند. چنین نیروهایی تلاش دارند تا زمینه‌های مقابله با نظام سلطه را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی و در سطوح اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی به وجود آورند.

نظریه‌ی پیچ تاریخی در سال ۱۳۹۰ توسط مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در بیان ویژگی‌های ساختاری و کارکردی نظام بین‌الملل ارائه شد. چنین رویکردی زیربنای رهیافت «ائتلاف ضدنظام سلطه» گردیده است. مبنای اصلی نظریه‌ی پیچ تاریخی را باید فرآیندی دانست که از یک‌سو زمینه برای ظهور بازیگران پیرامونی و هویتی در چارچوب بیداری اسلامی فراهم گردیده و از طرف دیگر نشانه‌هایی از افول تدریجی قدرت استنادی و اکتسابی ایالات متحده را می‌توان در حوزه‌های مختلف راهبردی مشاهده کرد.

بیان چنین نظریه‌ای در شرایطی انجام پذیرفت که نشانه‌های نقش‌یابی ایالات متحده به‌عنوان بازیگر هژمون نظام جهانی در ادبیات راهبردی امریکا و جهان به بحث گذاشته شده بود. در حالی که نشانه‌های دیگری به وجود آمده بود که باید آن را انعکاس مقاومت بازیگران فرودست و حاشیه‌ای در محیط منطقه‌ای دانست. هریک از چنین نیروهایی توانستند به‌گونه‌ای تدریجی، زمینه‌های چالش در برابر ساختار فرادست نظام جهانی را به وجود آورند. ساختاری که جلوه‌هایی از مقاومت در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را منعکس می‌ساخت.

پیروزی امریکا در جنگ ۱۹۹۱م و ۲۰۰۳م علیه صدام‌حسین را می‌توان یکی از نشانه‌های

جایگاه یابی بازیگرانی دانست که احساس می‌کنند قادر به کنترل محیط پیرامونی براساس پیروزی نظامی می‌باشند. اندکی پس از آن، کسانی که از طریق گزارش‌های روزانه شبکه سی‌ان‌ان شاهد درهم‌کوبیده شدن ارتش عراق توسط هواپیماهای جنگی ایالات متحده در ۱۹۹۱م بودند می‌توانستند از قدرت نظامی باورنکردنی آمریکا سخن بگویند. قدرت نظامی گسترده آمریکا، چالش‌های خود را در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی منعکس ساخت. ظهور داعش در عراق را باید انعکاس اقدامات نظامی آمریکا در عراق براساس سازوکارهای یک‌جانبه‌گرا دانست. چنین فرآیندی، نمی‌تواند زمینه‌های تثبیت کنش ساختاری آمریکا را به وجود آورد.

برژینسکی، علت کلی‌تر آشفتگی کنونی جهان را در واقعیتی می‌داند که نشانه‌های مربوط به پیچ تاریخی و هندسه جدید قدرت را منعکس می‌سازد. برژینسکی بر این اعتقاد است که: «حالا جهان از غفلت سیاسی بیدار شده است و مردم از وضعیت نابرابر انسان‌ها آگاه است. تقریباً تا همین دوران اخیر اکثر قریب به اتفاق انسان‌ها تقدیر خود را می‌پذیرفتند و از بی‌عدالتی اجتماعی شکوه‌ای نداشتند. اما در شرایط به سرعت دگرگون شده‌ی جدید توده‌ها بی‌وقفه و بیش از همیشه در معرض وسوسه‌های ملی‌گرایی، رادیکالیسم اجتماعی و بنیادگرایی مذهبی قرار می‌گیرند».

بررسی روندهای موجود سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که سازوکارهای کنش روابط بازیگران براساس مؤلفه‌های هویتی از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. نیروهای هویتی زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری جبهه‌ی مقاومت را به وجود آورده و به این ترتیب می‌توان نیروهایی را مشاهده نمود که در روند پیچ تاریخی، نقش‌یابی مقاومت را در سیاست بین‌الملل منعکس می‌سازند. لازم به توضیح است که چنین نیروهایی از انسجام هویتی، ساختاری و کارکرده برخوردار نیستند. بنابراین ممکن است در آینده نشانه‌هایی از ریزش و رویش در ساختار جبهه‌ی مقاومت و نظام سلطه به وجود آید. چنین فرآیندهایی را باید به‌عنوان واقعیت اجتناب‌ناپذیر نظام جهانی در سال‌های آینده دانست.

کتابنامه

- امام خامنه‌ای، ۱۳۸۱/۹/۱، در خطبه‌های نماز جمعه تهران
- امام خامنه‌ای در دیدار با اعضای مجلس خبرگان به مناسبت شانزدهمین اجلاس از چهاردهمین دوره مجلس خبرگان در مهرماه ۱۳۹۳
- اسپوزیتو، جان (۱۳۸۲). انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران: انتشارات مطالعات ایران و اسلام.
- اسدی، بیژن (۱۳۸۲). «مشکل سیاست خارجی ایران، عدم ارتباط و هماهنگی بین پژوهش‌ها و عملکردها»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۵، پاییز و زمستان.
- اسکیلز، رابرت، (۱۳۸۴). جنگ آینده، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: دافوس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۳). «در باب جنگ: معنا و مقام جنگ در گفتمان‌های امنیتی معاصر»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال دوم، شماره پنجم، پاییز.
- امرسون، نیو و دیگران، (۱۳۸۱). موازنه‌ی قدرت: ثبات در نظام‌های بین‌المللی، ترجمه ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آرنت، اریک (۱۳۷۹). ظرفیت نظامی و خطر بروز جنگ، ترجمه سیدشمس‌الدین میرابوطالبی، محمد خوشقدم نیا و پرویز قاسمی، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- آیکنبری، جان (۱۳۸۲). تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- بالدوین، دیوید (۱۳۸۰). بررسی امنیت و پایان جنگ سرد، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- برژینسکی، زبینگئو (۱۳۸۶). انتخاب: سلطه یا رهبری، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران: نشر نی.
- برولی، مارک (۱۳۹۳). «جهان پس از آمریکا؛ خطرات، امکانات و تدارکات»، ویراستاری شده در کلارک و هوک، جهان پیش رو؛ مناظره درباره‌ی جهان پس از آمریکا، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

- بوزان، باری و الی ویوور (۱۳۸۸). قدرت ها و مناطق، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلیس، جان (۱۳۸۴). جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۸). «تأثیر اهداف راهبردی آمریکا در خاورمیانه بر منافع جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره ۲، تابستان.
- حسین زاده، اسماعیل، (۱۳۸۹). اقتصاد سیاسی نظامی گری آمریکا، ترجمه پرویز امیدوار، تهران: نشر نی.
- داووداوغلو، احمد، (۱۳۹۱). عمق راهبردی؛ موقعیت ترکیه در صحنه‌ی بین‌المللی، ترجمه محمدحسین روحی‌نژاد ممقانی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- زکریا، فرید (۱۳۸۸). جهان پساآمریکایی، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر هرمس.
- فریدمن، لارنس (۱۳۸۶). بازدارندگی، ترجمه عسگر قهرمان پور و روح‌الله طالبی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فونتن، آندره. (۱۳۷۱). نظم نوین جهانی: یکی بدون دیگری. ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر فاخته.
- کالر، مایکل (۱۳۸۵). «تولد دوباره ژئوپلیتیک»، ترجمه فرهاد عطایی و محمدرضا اقارب پرست، مندرج در آمریکا و جهان قرن ۲۱، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- کلارک، شان و سابرینا هوک (۱۳۹۳). جهان پیش‌رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا، تهران: نشر نی.
- کوگلر، یاجک، رونالد تامن و جان توماس (۱۳۹۳). «جابه‌جایی جهانی»، مندرج در کلارک و هوک، جهان پیش‌رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- گیتس، رابرت (۱۳۸۷). «راهبرد متوازن»، ترجمه و ارزیابی تحلیلی علی شمخانی، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ششم، شماره ۲۳.
- متیوز، لیودجی (۱۳۸۵). چالش‌های متقارن و نامتقارن آمریکا، مترجمان علیرضا فرشچی و دیگران، تهران: دانشگاه امام حسین (ع).

مرشایمر، جان (۱۳۸۸). تراژدی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

والث، استفان (۱۳۸۲). «عدم توازن جهانی: خویشتن داری و سیاست خارجی آمریکا»، ترجمه عظیم فضلی پور، مندرج در تنها ابرقدرت، تهران: ابرار معاصر.

هانسن، برت (۱۳۹۰). راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی، ترجمه‌ی امیر نیاکوئی و احمد جانسیز، رشت: اداره‌ی چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان.

Biden, Joseph (2010), "The Path to Nuclear security: Implementing the President's Prague Agenda", Washington: National Defense University.

Burgess, Ronald (2010) *Iran's Military Power*, U.S. Defense Intelligence Agency Press, April 14.

Clark, Sean and Sabrina Hoque (2012), "Debating A Post American World: What Lies Ahead", Berkeley: University of California Press.

Cordesman, Anthony (2015), "American, Saudi Arabia and the Strategic Importance of Yemen", Washington DC: Center for Strategic and International Studies.

Cordesman, Anthony, (2013), "Iran's Military Power", Washinton: Center for Strategic and International Studies.

Ferguson Niall (2003), "Think Again: Power", *Foreign Policy*, January- February.

Gale, Wiliam and Peter Orszag (2009), "Americans Public Debt", *The Oconomist* October 24.

Gause, Gregorg (2003-4), "Balancing what? Threat Perception and Alliance Choice in the Gulf", *Security Studies*, Vol. 13, No. 2, Winter.

Gause, Gregory (2007), "Threats and Threat Perceptions in the Persian Gulf Region", *Middle East Policy*, Vol. 14, No. 2, Summer.

Gilpin, Robert (1981), "War and Change in World Politics", New York: Cambridge University Press.

Hansen, B. (2000), "Unipolarity and the Middle East, Richmond: Curzon".

Kagan, Robert (1997), "What China Knows that we don't", *The Weekly Standard*, January 20.

Korb, Lawrence (2005), "The Gulf and us National Security Strategy", Emirates Center for Strategic Studies and Research.

Kothin, Joel (2011), "The Next Hundred Million: American in 2050", London: Penguin.

Little, Richard (1989), "Deconstructing the Balance of Power: Two Traditions of Thought", *Review of Internationals Studies*, No. 2, Vol. 15.

May, Ernest and Zhou Hang (2009), "A Power Transition and its Effects", New York: public Affairs.

Nye, Joseph (2000), "Understanding International Conflicts", New York: Routledge.

- Pape, Robert.A. (2005), "Soft Balancing against the United States", *International Security*, Vol. 30, No. 1. Summer.
- Pollack, Kenneth (2006), "Grand Strategy: Why American should Promote a New Liberal Order in the Middle East", *Blueprint Magazine*, July 22.
- Pollack, Kenneth (2015), "The Dangers of the Arab Intervention in Yemen", Washington DC: Brookings Institution.
- Tamm'en, Ronald (2013), "Power Transitions: Strategies for the 21 th Century", London and New York: Chatham House Publishers.
- Terry, Jancie (2005), "U.S. Foreign Policy in the Middle East: The Role of Lobbies and Special Interest Groups", London: Pluta Press.
- Weitz, Richard (2010), "The limits of Partnership: China, NATO and the Afghan War", *China Security*, Fall.
- Wooldridge, Adrian (2010), "A Special Report on Innovation in Emerging Markets: The World Turned Upside Down", *The Economist*, April 17.
- Zakaria, Fared (2009), "The post American world", New York: Norton.

